



فرهنگی



هادی قطعی

اشاره

با مرور اندیشه وهابیان افراطی به ویژه مؤسس این مذهب، محمد بن عبدالوهاب، می توان به آسانی دریافت که بدفهمی و تفسیر به رأی هایی که در حوزه توحید و واژگانی همچون شرک، عبادت و اله صورت گرفته، آنان را به ورطه تکفیر کشانیده است. این نوشتار، عهده دار نقد و بررسی - هر چند کوتاه - اندیشه محمد بن عبدالوهاب در خصوص توحید و شرک است.

پیراهن‌ها، بن بست‌ها



گفت و گو با شمشیر

«همین است که ما می‌گوییم.» اگر این جمله را خلاصه‌آیین وهابیت بدانیم، گزاف نگفته‌ایم، چراکه این عده فقط خود را موحد می‌دانند و به گفته شیخ احمد زینی دحلان، وهابی‌ها هیچ کس را موحد نمی‌دانند مگر کسی که از تمام گفته‌های آن‌ها پیروی کند! و چنان‌چه باب گفت و گو باز شود، سیل «ایها المشرك»، «اعداء الله» و «اعداء التوحيد» چنان سرازیر می‌شود که گاه از طرح بحث جز پریشان‌خاطری، چیزی عاید نمی‌شود.

مؤسس این مذهب می‌گوید: «کسی که در کفر شیعیه شک کند کافر است»،^۱ حال آن که خود، پیرو ابن تیمیّه‌ای بود که با آن همه غلو و عداوت نسبت به شیعیه، آن‌ها را مسلمان می‌شمرد و به صراحت می‌گفت: آن‌ها کافر نیستند.^۲ محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «هر کس یک فرد صحابی از صحابه پیامبر (ص) را لعن کند، کافر است»،^۳ در حالی که به گفته ابن فرحان مالکی، معاویه بنابر تصریح صحیح مسلم دستور سب حضرت علی (ع) را صادر کرد. آیا با این حال معاویه مسلمان بود؟!^۴



حکم تکفیر و دایره احکام و افتای وهابیون هر چند بیش‌تر به مظاهر شرک نزد اینان - مانند توسل، شفاعت، تبرک و... - بازگشت می‌کند، اما این بیراهه ناشی از تفسیر و بدفهمی مباحث توحیدی است. کج‌فهمی از واژگانی چون اله، شرک و عبادت و در پی آن دعا و شفاعت و بدعت، مبانی تفکر اینان را تشکیل می‌دهد.

عالمان شیعی و پیش‌تر از آن‌ها اهل سنت، تفکر وهابیون و به طور عمده محمدبن عبدالوهاب را مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند. خشونت و تعصب این عده، آن‌قدر بی‌وجه و منطقی است که از میان وهابیون نیز گروهی به انتقاد برخاسته‌اند و اکنون وهابیون را به دو شاخه سلفی‌های متعصب و تندرو و وهابی‌های معتدل و اهل گفت و گو تقسیم کرده است.^۵ هر چند فراگیری وهابیت سلفی بیش از گروه دیگر است، اما قرائن نشان از «پایان تاریخ» این گروه تندرو می‌دهد.

حسن بن فرحان مالکی که خود وهابی است، در کتاب «داعیه و لیس نبیاً» در نقد وهابیت و افکار محمد بن عبدالوهاب، به این حقیقت اعتراف می‌کند که وهابیت تندرو و خشونت طلب، تکفیر ستمگرانه را به اوج خود رسانده و بر هر دانشمند و شهروند سعودی لازم است آنچه را که موجب خروج ما از این خشونت‌ها و تکفیرهاست، انجام دهد. او حتی در کتاب خود به اعمال خشونت‌ها علیه مردم عراق تصریح کرده، می‌نویسد: «در این هنگام که این سطور را رقم می‌زنیم... هر روز ده‌ها و گاه صدها نفر به وسیله اتومبیل‌های بمب‌گذاری شده طعمه این خشونت لجام‌گسیخته می‌شوند که بسیاری از آن‌ها جنبه انتحاری دارد و نشان می‌دهد کار کسانی است که خود را مسلمان و همه را کافر می‌پندارند»

خشونت و تعصب این عده، آن‌قدر بی‌وجه و منطقی است که از میان وهابیون نیز گروهی به انتقاد برخاسته‌اند و اکنون وهابیون را به دو شاخه سلفی‌های متعصب و تندرو و وهابی‌های معتدل و اهل گفت و گو تقسیم کرده است. هر چند فراگیری وهابیت سلفی بیش از گروه دیگر است، اما قرائن نشان از «پایان تاریخ» این گروه تندرو می‌دهد.

و جان و مالشان را مباح می‌شمارند. این‌ها محصول همان تعلیمات مکتب شیخ است که از حجاز به اردن و از اردن به عراق آمده است.^۶ وی همچنین با اشاره به خشونت‌های مناطق مختلف عربستان، می‌نویسد: «افرادی که این خشونت‌ها و انفجارها را آفرینند، افراد بیگانه‌ای نیستند که از

سرزمین‌های دیگر به حجاز آمده باشند، بلکه همان وهابی‌های حجاز هستند و اگر بگوییم همگی از فرهنگ شیخ و تعلیمات او الهام گرفته‌اند، راه دوری نرفته‌ایم». او در پاورقی کتاب خود حتی به کمک‌های اقتصادی غربی‌ها به ویژه آمریکا و اسرائیل غاصب، تصریح می‌کند و آن را زمینه‌ساز این گونه خشونت‌ها می‌داند.^۸

غیر ما کافر است...

وهابیانی که از تفکر محمد بن عبدالوهاب پیروی می‌کنند، «کشف الشبهات»^۹ او را معیار سنجش در برخورد با دیگران می‌دانند و فقط به آیاتی که در این کتاب آمده است، برای اثبات و تبلیغ عقاید خود، استشهاد می‌کنند و مدعی‌اند تنها این آیات از محکومات هستند^۱ و دیگر آیات از متشابهات؛ محکومات مورد نظر خود را نیز تفسیر به رأی می‌کنند.

حسن بن فرحان مالکی که خود وهابی مسلک است، می‌نویسد: «بعضی از پیروان شیخ چنین می‌پندارند که او وحید عصر خود در علم و دانش بود و تمام کشورهای اسلامی که دعوت وهابیت را نپذیرفتند، بلاد شرک و کفر است و تمام علمای





این کشورها، جاهلانی هستند که هیچ چیز از اسلام نمی‌دانند!»^{۱۱} محمدبن عبدالوهاب، مخالفان و منتقدان خود را چنین یاد می‌کند: «آن‌ها می‌خواهند مردم را از دین خدا و رسولش دور سازند»^{۱۲}. به اعتقاد وی، اهل مکه و مدینه در آن روز که مذهب وهابیت را نپذیرفته بودند، همه کافر بودند!^{۱۳}

این عده (سلفی‌ها) برداشت خود از شرک و توحید را بر دیگران تحمیل می‌کنند، هرچند به بهای قتل و غارت اموال باشد. جنایت کربلا در سال ۱۲۱۶ یعنی ده سال پس از محمد بن عبدالوهاب را حتی مورخان سعودی باز گفته‌اند.^{۱۴}

عقیده تحمیل تنها درباره شیعیان جاری نمی‌شود. اهل سنت و بلکه خود وهابی‌ها نیز از این جنایت‌ها در امان نبودند.^{۱۵} ایوب صبری سرپرست مدرسه عالی نیروی دریایی در دولت عثمانی می‌نویسد: «عبدالعزیز بن سعود که تحت تأثیر سخنان محمد بن عبدالوهاب قرار گرفته بود، در اولین سخنرانی خود در حضور شیوخ قبایل گفت: ما باید همه شهرها و آبادی‌ها را به تصرف خود درآوریم و احکام و عقاید خویش را به آنان پیاموزیم... برای تحقق بخشیدن به این آرزو ناگزیر هستیم که عالمان اهل سنت را که مدعی پیروی از سنت سنیّه نبویه و شریعت شریفه محمدیه هستند، از روی زمین برداریم. مشرکانی که خود را علمای اهل سنت قلمداد می‌کنند، از دم شمشیر بگذرانیم؛ به ویژه علمای سرشناس و مورد توجه را، زیرا تا این‌ها زنده هستند، هم‌کیشان ما روی خوشی نخواهند دید. از این رهگذر باید نخست کسانی را که به عنوان عالم خودنمایی می‌کنند، ریشه کن و سپس بغداد را تصرف کرد».^{۱۶}

وی در جایی دیگر می‌نویسد: «سعود بن عبدالعزیز در سال ۱۲۱۸ ه. ق هنگام تسلط بر مکه مکرّمه، بسیاری از دانشمندان اهل سنت را بی دلیل به قتل رسانید و بسیاری از اعیان و اشراف را بدون هیچ اتهامی به دار آویخت و هر که را در اعتقادات مذهبی ثبات قدم نشان داد، به انواع شکنجه‌ها تهدید کرد. آن گاه

سعود بن عبدالعزیز در سال ۱۲۱۸ ه. ق هنگام تسلط بر مکه مکرّمه، بسیاری از دانشمندان اهل سنت را بی دلیل به قتل رسانید و بسیاری از اعیان و اشراف را بدون هیچ اتهامی به دار آویخت و هر که را در اعتقادات مذهبی ثبات قدم نشان داد، به انواع شکنجه‌ها تهدید کرد.

منادیانی فرستاد که در کوچه و بازار بانگ زدند: ادخلوا فی دین سعود و تظلوا بظله الممدود».^{۱۷} شاهد دیگر را می‌توان بمب گذاری‌های متعدد در عراق در صفوف اهل سنت و شیعه و حتی در عربستان سعودی در شهرهای ریاض و الخبر دانست.^{۱۸} با این همه، حکومت وهابیان با همه مشرکان جهان دست دوستی داده است! رابطه سیاسی،

اقتصادی و فرهنگی حکومت سعودی که مهد پرورش وهابیت است و خود در سایه این مذهب ساختگی به قدرت رسیده است، با فتاوی شیوخ وهابی چه تناسبی دارد؟! در طول سال، میزبان - به عقیده ایشان - مشرکان سراسر دنیا می‌شوند که همگی برای زیارت بقیع و حرم پیامبر (ص) در زیباترین هتل‌ها جای داده می‌شوند! در حالی که اگر غیر خود را کافر و مشرک بدانند، بایست این آیه شریفه را خوانده باشند: «یا ایها الذّین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقرّبوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا»^{۱۹} ای کسانی که ایمان آورده‌اید! حقیقت این است که مشرکان ناپاکند، پس نباید از سال آینده به مسجد الحرام نزدیک شوند».

مبنای فکری محمد بن عبدالوهاب
(توحید و شرک در وهابیت)
خلاصه سخنان محمد بن عبدالوهاب

در رساله «کشف الشبهات» چنین است: - توحیدی که اسلام بدان دعوت کرده، توحید در عبادت است؛ زیرا مشرکان عرب توحید خالق را قبول داشتند و می‌گفتند عالم هم مخلوق خداست: «و لئن سألتهم من خلق السماوات و الارض لیقولن خلقهن العزیز العلیم»^{۲۰} و اگر از آنان پرسیدی: آسمان‌ها و زمین را چه کسی آفریده؟ قطعاً خواهند گفت: آنها را همان قادر دانا آفریده است» و در جای دیگر می‌فرماید: قل من یرزقکم من السماء و الارض امن یملک السمع و الابصار و من یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و من یدبر الامر فسیقولون الله فقل أفلا تتقون»^{۲۱} بگو: کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌بخشد؟ یا کیست که حاکم بر گوش‌ها و دیدگان است؟ و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد؟ و کیست که کارها را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: خدا پس بگو: آیا پروا نمی‌کنید؟»

پس مشرکان، منکر خالقیت و رازقیت و رب العالمین بودن خداوند نبودند، بلکه مشکل آنان شرک در عبادت بود. - مفهوم شرک آن است که انسان، غیر خداوند یگانه را بخواند و برای حل مشکلات به او پناه برد؛ در حالی که قرآن مجید می‌گوید: «فلا تدعوا مع الله أحدا».^{۲۲}

- چنانچه کسی از پیامبر اسلام (ص) یا هر کس از پیشوایان اسلام و صالحان شفاعت بطلبد، کار او شرک و



عبادت معنایی فراتر از آن چه وهابیون می‌پندارند دارد و در اصطلاح قرآن و حدیث به معنای خضوع و اظهار ذلت و ستایشی است که با اعتقاد به «اله» بودن و ربوبیت کسی که برای او خضوع کرده، همراه باشد

جان و مال او بر موحدان مباح است! زیرا هر مشرکی مهدور الدم و المال و النساء است. قرآن مجید می‌گوید: «بگو شفاعت یکسره از آن خداست. فرمانروایی آسمانها و زمین خاص اوست؛ سپس به سوی او بازگردانیده می‌شوید»؛^{۲۳} و پیامبر(ص) سخن مشرکان را نپذیرفت که در اعتراض به پرستش بت‌ها گفتند: «ما نعبد هم الا ليقربونا الى الله زلفی»؛^{۲۴} ما آن‌ها را نمی‌پرستیم جز برای این که ما را هر چه بیش تر به خدا نزدیک گردانند.»

بررسی مفهوم اله

«من در آن وقت معنای لا اله الا الله را نمی‌دانستم و نیز دین اسلام را نمی‌فهمیدم... و نیز در بین مشایخم هیچ کس وجود نداشت که این معنا را درک کند. پس هر کس از علمای عارض گمان کند که معنای لا اله الا الله را فهمیده یا معنای اسلام را قبل از این وقت شناخته، یا گمان کرده که احدی از مشایخ این معنا را فهمیده‌اند، دروغ و افترا بسته و امر را بر مردم مشتبه کرده است و خودش را به چیزی نسبت داده که در او نیست».^{۲۵} این سخن مؤسس آیین وهابیت است که از توحید انحصاری خبر می‌دهد؛ توحیدی که دعوت به آن تنها با زبان شمشیر است. او همچنین می‌گوید: «علمای نجد و قضات آن منطقه، هیچ یک معنای لا اله الا الله را نمی‌دانند و میان دین محمد(ص) و دین عمرو بن لحي (بت پرست معروف عصر جاهلیت) تفاوتی قائل نیستند، بلکه دین عمرو بن لحي را بهتر می‌شمرند»!^{۲۶}

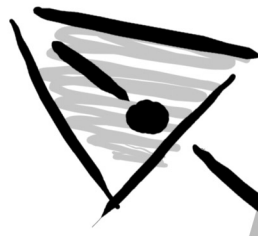
تصور شیوخ وهابیت بر این است که مراد از «لا اله الا الله»، تنها ناظر به توحید در عبادت است؛ چرا که «اله» به «معبود» تفسیر شده است. این تفسیر به دلیل آن بود که «اله»‌های پنداری، در ملل جهان مورد پرستش بودند. حال آن که به طور دقیق، معبود از لوازم اله است، نه معنای آن.^{۲۷} معنای حقیقی کلمه «اله»، همان الله و - در فارسی - خداست. گواه این سخن، کلام شریف «لا اله الا الله» است. چرا که اگر به معنای معبود باشد، جز خدا در جهان معبودهای دیگری نیز

هستند،^{۲۸} اما اگر به معنای الله باشد، جز «الله»، الله دیگری در جهان نیست. و این همان شعار وحدانیت است. عبادت نیز رفتاری است که از اعتقاد به الوهیت سرچشمه می‌گیرد و اگر چنین اعتقادی نباشد، تعظیم و تکریم او هم عبادت نخواهد بود. خداوند آن‌گاه که دستور عبادت می‌دهد، به دنبال آن «جز او معبودی نیست» را ذکر می‌کند: «یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره»؛^{۲۹} ای قوم من! خدا را پرستید که برای شما معبودی جز او نیست.»

بر خلاف تصور وهابیون، شرک مشرکان، تنها در معبود قرار دادن بت‌ها نبود، بلکه قرآن شریف، «اله» بودن بت‌ها را دلیل شرک آن‌ها می‌داند: «انهم كانوا اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون»؛^{۳۰} آنان - مشرکان - بودند که وقتی به ایشان گفته می‌شد: خدایی جز خدای یگانه نیست، تکبر می‌ورزیدند!؛ چون به الوهیت دیگر موجودات معتقد بودند. همچنین در جایی دیگر می‌فرماید: «أم لهم إله غیر الله سبحانه الله عما یشرکون»؛^{۳۱} آیا ایشان را جز خدای معبودی است؟ منزّه است خدا از آن چه - با او - شریک می‌گردانند؛ و نیز در توصیف مشرکان می‌فرماید: «واتخذوا من دون الله آلهه لیکونوا لهم عزا»؛^{۳۲} و به جای خدا، معبودانی اختیار کردند تا برای آنان - مایه - عزت باشد.

در تمام این آیات، «اله» به معنای الوهیت و خدایی گرفته شده است و مشرکان - در عین آن که آنان را مخلوق خدا می‌دانستند - از آن رو به الوهیت معبودهای خود معتقد بودند که برخی از کارهای خدای بزرگ به آنان سپرده شده و برای همین عمل آن‌ها را پرستش و «عبادت» می‌کردند.^{۳۳}

و مشرکان زمان جاهلی تنها به همین دلیل که در عبودیت کسی را شریک خدا قرار داده بودند، مشرک بوده‌اند اگر نه آنان نیز به خالقیت و ربوبیت خداوند اعتقاد داشتند. هر چند قرآن شریف، مشرکان را به شرک در خالقیت نیز یاد می‌کند؛^{۳۴} و «اله» دانستن بت‌ها از سوی جاهلیت را، شرک می‌داند.^{۳۵} مشکل مشرکان فقط این نبود که بت را «عبادت»



وهابیان می گویند، شفاعت مانند روزی دادن و میراندن و زنده ساختن، حق خدا و فعل اوست. اما آیات دیگری که خداوند واسطه فعل خود را ملائکه یا پیامبران می داند، نادیده می گیرند.

می کردند، بلکه بت‌ها را «رب» می دانستند. شاعر عرب جاهلی در مذمت طایفه بنی حنیفه چنین گفته بود: «أكلت حنیفه ربها عام التقحم و المجاعه / لم یحذروا من ربهم سوء العواقب و التباعه؛^{۳۶} طایفه بنی حنیفه خدای خود را در سال قحطی و سختی خوردند و از مجازات پروردگار خود (همان بت) نترسیدند.» و یا دیگری که به رب بودن بت‌ها، چنین تشکیک کرده است: «آیا بتی که روباه بر آن بول کند، رب است؟»^{۳۷}

مفهوم «اله» به عبادت محدود نمی شود و خالقیت و ربوبیت را نیز دربر می گیرد.

بررسی مفهوم شرک

شرک در لغت به معنای «شریک قرار دادن برای خدا در حاکمیت و ربوبیت»^{۳۸} دانسته شده است و در توضیح آن گفته‌اند: «شرک در دین دو گونه است: شرک عظیم که همان شریک و همتایی برای خدا قرار دادن است و شرک صغیر که در بعضی امور غیر خدا را مورد توجه قرار دهد».^{۳۹}

در آیین وهابیت، بدون توجه به معنای روشن شرک، درخواست و استمداد از غیر خدا را نیز شرک می دانند؛ بدون آن‌که توجه داشته باشند قرآن کریم از قول حضرت عیسی (ع) فرموده است: «و ابری الاکمه و الارصي و احی الموتی باذن الله و انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم»؛^{۴۰} نایبانی مادرزاد و پیس را بهبود می بخشم به اذن خدا و مردگان را زنده می گردانم. و شما را از آن چه می خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می کنید، خبر می دهم».

وهابیان می گویند، شفاعت مانند روزی دادن و میراندن و زنده ساختن، حق خدا و فعل اوست. اما آیات دیگری که خداوند واسطه فعل خود را ملائک یا پیامبران می داند، نادیده می گیرند.

محمد بن علوی که از وهابیون است، خود در انتقاد از کسانی که می گویند: «مردم گاه از انبیا و صالحین چیزهایی می طلبند که جز خدا قادر بر آن نیست و این شرک است»، می نویسد: «این سخن ناشی از سوء فهم است نسبت به چیزی که از قدیم میان مسلمانان بوده است. مردم از آن بزرگواران می خواهند که آن‌ها دعا کنند و از خدا بخواهند

مشکل لاینحلی حل شود و در روایات معتبر اسلامی از این نوع تقاضاها از پیشگاه پیامبر (ص) بسیار دیده می شود، مانند درمان بیماری‌های غیر قابل علاج، نزول باران، جوشیدن چشمه از انگشتان پیامبر (ص)، برکت یافتن غذای کم به گونه‌ای که جمعیت زیادی از آن تناول کنند و مانند این‌ها... آیا این‌ها (وهابیان متعصب) معنای توحید و کفر را بهتر از پیامبر (ص) می فهمند؟ این سخنی است که هیچ جاهل، تا چه رسد به عالم، آن را تصور نمی کند».^{۴۱}

حسن بن فرحان در نقدی بر آرای محمد بن عبدالوهاب، می نویسد: قرآن به صراحت از متهم ساختن مسلمین و حتی کسانی که در ظاهر ادعای اسلام می کنند منع می کند: «و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمناً»؛^{۴۲} و به کسی که نزد شما اظهار اسلام می کند، مگویید: تو مؤمن نیستی».

بررسی مفهوم عبادت

در آیین وهابیت، هر نوع خضوع و خشوعی، به معنای عبادت گرفته شده و هر کس در برابر غیر خدا چنین کند، مشرک است! اینان درخواست حاجت و شفاعت از پیامبران، پیشوایان دین و افراد صالح، همچنین تعظیم و تکریم صاحب قبر و یاری خواستن از رسول گرامی (ص) و اهل بیت آن حضرت را عبادت پنداشته، حکم کفر و شرک بر این عده جاری می کنند!

خضوع و اظهار ذلت، البته معنای لغوی «عبادت» است،^{۴۳} اما از آن‌جا که قرآن شریف خضوع و خشوع را در موارد غیر خداوند نیز به کار برده و به آن امر کرده است، این معنا نمی تواند درباره «عبادت» صحیح باشد. مانند آن‌جا که قرآن شریف می فرماید: «واخفض لهما جناح الذل من الرحمة»؛^{۴۴} و از سر مهربانی، بال فروتنی بر آنان - والدین - بگستر. هم چنین درباره سجده فرشتگان بر آدم می فرماید: «واذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین»؛^{۴۵} و چون فرشتگان را فرمودیم: "برای آدم سجده کنید"، پس به جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد، - همه - به سجده درافتادند. و نیز فرمود: «فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین أعزة علی الکافرین»؛^{۴۶} به زودی خدا گروهی - دیگر - را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان - نیز - او را دوست دارند. اینان با مؤمنان، فروتن - و - بر کافران سرفرازند».

عبادت معنایی فراتر از آن چه وهابیان می پندارند دارد و در اصطلاح قرآن و حدیث به معنای خضوع و اظهار ذلت و ستایشی است که با اعتقاد به «اله» بودن و ربوبیت کسی که برای او خضوع کرده، همراه باشد.^{۴۷} و چنانچه در آیات مذکور، اعتقاد به الوهیت و ربوبیت در ذلت و فروتنی در نظر گرفته شود، این عمل شرک است و عبادت غیر خدا محسوب می گردد: «ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه»؛^{۴۸} این

است خدا، پروردگار شما؛ هیچ معبودی جز او نیست، آفریننده هر چیزی است. پس او را بپرستید.» در این آیه شریفه، عبادت، از شؤون خالقیت - علاوه بر الوهیت و ربوبیت - شمرده شده است.

عبادت و پرستش، از احساس بندگی سرچشمه می گیرد؛ این‌که انسان خود را مملوک کسی بداند که او مالک وجود

و هستی، موت و حیات، رزق و روزی است و اختیاردار وضع قوانین و اداره زندگی دنیا و آخرت است. یعنی اعتقاد به «ربوبیت» را بر زبان خویش جاری کند و در عمل خویش با خضوع و خشوع آن را نشان دهد. چنین فردی بی شک عبادت کرده است. کدام یک از مسلمانان که مهر تکفیر و هابیت بر او خورده است، به ربوبیت، الوهیت و خالقیت نبی اکرم (ص) و صاحبان قبور اعتقاد دارد؟!

تفکر وهابی (متعصب) بر این عقیده است: چنانچه خداوند نیز به بنده خود دستور زیارت و توسل بدهد، - نعوذ بالله - دستور به شرک در عبادت داده است و این ضرری به آن چه ما می گوئیم، نمی رساند! تعظیم و تکریم کعبه و سنگ حجرالاسود و قرآن کریم و... که توسط خود اینان صورت می گیرد، عبادتی است که خداوند خود دستور داده است! و یا می گویند: سجده فرشتگان بر آدم و سجده برادران یوسف بر یوسف که در قرآن آمده است، پرستش یا عبادت نیست، چون به دستور خدا صورت گرفته بود! غافل از آن که «ان الله لا یامر بالفحشاء اتقولون علی الله ما لا تعلمون بی گمان، خدا به کار زشت فرمان نمی دهد. آیا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟»^{۴۹}

پی نوشت ها

۱. احمد زینی دحلان، دعوی المناوئین، ص ۱۶۶؛ به نقل از: ناصر مکارم شیرازی، وهابیت بر سر دو راهی، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، چاپ سوم، ۱۳۸۴، ص ۱۶۳.
۲. عبد الرحمن بن محمد بن قاسم الحنبلی، الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۳۶۹؛ به نقل از: همان، ص ۱۵۶.
۳. حسن بن فرحان مالکی، داعیه و لیس نبیاً، ص ۸۶؛ به نقل از: همان.
۴. عبد الرحمن بن محمد بن قاسم الحنبلی، پیشین، ص ۱۵۷.
۵. حسن بن فرحان مالکی، پیشین.
۶. عبد الله بن محمد، فرزند محمد بن عبدالوهاب، از مخالفان پدر خود بود که به مکتب اعتدال روی آورد و حکم تکفیر گروه های مختلفی از مسلمین را به سبب

پاره ای از بدعت هایی که پدرش به آن معتقد بود، نفی کرد. همچنین سلیمان بن عبدالوهاب، برادر محمد بن عبدالوهاب اولین رديه های مکتوب بر آیین وهابیت را با عنوان «فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب» و «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» نگاشت.

از جمله وهابیون معتدل، محمد بن علوی نویسنده کتاب «مفاهیم یجب أن تصحح» است. او این کتاب را در نقد افکار وهابی های متعصب نگاشت و مهم ترین پایه های فکری وهابیت را با استناد به روایات معتبر در منابع اهل سنت، مورد نقد و بررسی قرار داد. دیگر از این افراد، حسن بن فرحان - مالکی مذهب و از دانشمندان معروف اهل سنت عربستان - است. وی در کتاب «داعیه و لیس نبیاً» مطالب و فتاوی کتاب های «کشف الشبهات» و «کشف التوحید» محمد بن عبدالوهاب را به نقد نشسته و بسیاری از سخنان و انتقادات خود را به «الدرر السنیة» نوشته بن باز ارجاع می دهد. حکم تکفیر وی توسط وهابیون صادر شده است. ر.ک: ناصر مکارم شیرازی، وهابیت بر سر دو راهی، ص ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵ و ...

۷. حسن بن فرحان، پیشین، ص ۶۲.

۸. همان.

۹. این کتاب تقریباً ۷۰ صفحه ای را محمد بن عبدالوهاب، به منظور پاسخ گویی از ایرادات علمای بلاد بر افکارش نوشته است. از جمله کسانی که بر این رساله شرح نوشته اند، محمد بن صالح العثیمین است که فردی عالم و نسبتاً معتدل بوده است، اما گویا به دلیل تقیه یا ترس از دست دادن مقام، - جز در موارد معدودی - توجیه گر سخنان محمد بن عبدالوهاب گردیده است.

۱۰. محمد بن صالح العثیمین، شرح کشف الشبهات عثیمین، ص ۷۴؛ به نقل از: وهابیت بر سر دو راهی، ص ۸۶.

۱۱. حسن بن فرحان، پیشین، ص ۱۱۳؛ به نقل از: وهابیت بر سر دو راهی، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

۱۲. عبد الرحمن بن محمد بن قاسم الحنبلی، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۱۳؛ به نقل از: وهابیت بر سر دو راهی، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.

۱۳. همان، ج ۹، ص ۲۸۵؛ به نقل از: همان، ص ۱۵۹.

۱۴. ر.ک: تاریخ المملکه السعودیه، ج ۳، ص ۷۳؛ عنوان المجدی فی تاریخ النجد، ج ۱، ص ۱۲۱؛ به نقل از: علی اصغر رضوانی، سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات، قم، مسجد مقدس جمکران، چاپ دوم، ۱۳۸۵، ص ۱۸۴.

۱۵. ر.ک: حسن بن فرحان، پیشین، ص ۱۲۳؛ به بعد.

۱۶. تاریخ وهابیان، ص ۳۳؛ به نقل از: سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات، ص ۱۸۶.

۱۷. همان، ص ۷۴؛ به نقل از: همان.

۱۸. وهابیت بر سر دو راهی، ص ۸۶.

۱۹. توبه، ۲۸.

۲۰. زخرف، ۹.

۲۱. یونس، ۳۱.

۲۲. پس هیچ کس را با خدا بخوانید؛ جن، ۱۸.

۲۳. زمر، ۴۴.

۲۴. زمر، ۳.

۲۵. الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۵۶۱؛ به نقل از: سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات، ص ۳۱۰.

۲۶. همان، ج ۱۰، ص ۵۱؛ به نقل از: وهابیت بر سر دو راهی، ص ۱۵۶.

۲۷. جعفر سبحانی، آیین وهابیت، تهران، مشعر، چاپ هشتم، ۱۳۸۶، ص ۱۹۲.

۲۸. هر چند عده ای بالحق را پس از اله به تقدیر گرفته اند (لا معبود بالحق الا الله)، اما گویا این امر تکلفی بیش نیست.

۲۹. اعراف، ۲۹. این مضمون مکرر در قرآن شریف بیان شده است.

۳۰. صافات، ۳۵.

۳۱. طور، ۴۳.

۳۲. مریم، ۸۱.

۳۳. ر.ک: آیین وهابیت، ص ۱۹۲ - ۱۹۷.

۳۴. ر.ک: انبیاء، ۲۱ و ۲۲؛ مؤمنون ۹۱ و ۹۲.

۳۵. قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشکر به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا باننا مسلمون. بگو: "ای اهل کتاب! بیاید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد." پس اگر (از این پیشنهاد) اعراض کردند، بگو: "شاهد باشید که ما مسلمانیم (نه شما)"؛ آل عمران، ۶۴.

۳۶. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۲۰۹؛ به نقل از: وهابیت بر سر دو راهی، ص ۹۴.

۳۷. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۲۵۳.

۳۸. ر.ک: لسان العرب، ماده اشتراک.

۳۹. نقل با تصرف: راغب اصفهانی، مفردات، ماده شرک.

۴۰. آل عمران، ۴۹.

۴۱. محمد بن علوی، مفاهیم یجب ان تصحح، ص ۱۸۱؛ به نقل از: وهابیت بر سر دو راهی، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

۴۲. نساء، ۹۴.

۴۳. راغب اصفهانی، مفردات، ماده عبد.

۴۴. اسراء، ۲۴.

۴۵. بقره، ۳۴.

۴۶. مانند، ۵۴.

۴۷. ر.ک: محمد جواد بلاغی، آلاء الرحمان، ج ۱، ص ۵۷؛ امام خمینی (ره)، کشف الاسرار، ص ۲۹؛ ناصر مکارم شیرازی، وهابیت بر سر دو راهی، ص ۹۸ و ۹۹؛ جعفر سبحانی، آیین وهابیت، ص ۱۹۲ و ۱۹۷.

۴۸. انعام، ۱۰۲.

۴۹. اعراف، ۲۸.